

ترسی جروشاشو) ومانندان و یحتمل محض افاده مبالغه
باشد و مرکب آن نه قسم است اول (وا) که بدل از باز واقع
میشود (شیخ ابواسحق اطعمه) فرماید

❖ کییا پزان که صبح سرکه (وا) کنند ❖

❖ آیا بود که گوشه چشمی بیا کنند ❖

(دوم) (وار) افاده تشبیه نماید چون (بنده وار مردوار
شاه وار) ومانندان . (شعر)

❖ بشرط آنکه منت بنده وار در خدمت ❖

❖ کر بنسدم و نوشاه وار بنشین ❖

و گاهی افاده لیاقت نیز نماید چون (در شاهوار) یعنی
لابق شاه سیم (وان) چون (بان) محافظت راست چسبون
(کاروان) و شاید در بعضی موارد استعمال هر دو صحیح
باشد چهارم (وای) که تکرار باشد چون (آه) از اصوات است
(بیت)

❖ ناوک ناز تو چون از سر کین میکند ❖

❖ وای بر حالم اگر کار چنین میکند ❖

پنجم (ور) نسبت را افاده نماید چون (زورور بیله ور حیلهور)
و مانندان (مرحوم معتمد فرماید)

❖ نکته جوی و عیب کوی و خود نما آمد مگر ❖

❖ ناصحی بسیار دان باز اهدی (دانشور) است ❖

و گاهی ماقبل و او را مضموم و او را ساکن نمایند چسبون

(مزدور رنجور کنجور) و مانند آن ششم (وش) تشبیه را
باشد مانند (حوروش ماهوش پر یوش) و امثال آن (رباعی)

❖ شنیدستم که رندی در زمستان ❖

❖ بسر میرد قابوتی شتابان ❖

❖ یکی گفت با یکی مامی وش ❖

❖ که مرده از عزیزان گفت آتش ❖

و با الف و نون جمع بستند شود چون (حوروشان و پر یوشان)
و مانند آن هفتم (ولی) است در الذا افاده نماید که دلالت میکند
بر اینکه گوینده کلام را قصدیست که شنونده خلاف آنرا
از سخن او توهم نموده که بلفظ (ولی) و ما بعد آن دفع آن توهم را
مینماید چنانکه کوئی (خویشان همه آمدند ولی برادرزاده
ام نیامد) (خواجه فرماید)

❖ دل بنکاهش مده که ترک سپاهی ❖

❖ ملک بکیرد ولی نگاه ندارد ❖

هشتم (وند) افاده نسبت نماید چون (احمد وند سگ وند
خواجه وند) و مانند آن و باشد که گاهی الف زیاد کرده
(اوند) گویند چون (خویشاوند دماوند نهاند و مانند آن
نهم (وه) تعجب را باشد که دلالت بر شکفتی متکلم مینماید از
چیزی بجهتی از جهات (شعر)

❖ وه که آورده بار سر و سهی ❖ آفتابی و طره سهی ❖

هفدهم (ه) چند قسم است یکی آنکه در آخر کلمه باشد که هرگز حذف و اسقاط نشود چون (زره و گروه و کوه) که در هر حال بجای خود باقیست و از محل بحث ما خارج است اما هائیکه باخر کلمه ملحق میشود چند قسم است بسه قسم آن اختصار میشود اول (ه) توفیه ظرفیه چنانکه کوئی (چندروزه می آید) گوید (چهارروزه بر میگردم) (خواهد فرماید)

❖ طی مکان مبین و زمان در سلوک عشق ❖

❖ کاین طفل یکشبه ره صد ساله می رود ❖

دوم رسمیه و سکت که در حال انفصال باخر (که وجه و خنده و گریه) و امثال آن بیوندند (فروغی گوید)

❖ هر که از درش خیمه میکنم ناله میکنم نعره میرانم ❖

❖ من بحال دل گریه میکنم دل بحال من خنده میکند ❖

سیم مقدار و کیفیت را افاده نماید چون (يك نفره ده مرده) (شعر)

❖ چو دانا یکی گوی و پرورده گوی ❖

❖ حذر کن ز نادان ده (مرده) گوی ❖

و (هاء) مرکب نیز چند است بهشت قسم آن اکتفا میشود اول (ها) که تنبیه و تحذیر است چون

(هائیه ها ملتفت باش) و مانند آن و گاهی (ن)

با آخران ملحق شده (هان) گویند نیز همین معنی را

(شعر)

افاده نماید

❁ هله قافای هان نقد خود دارنهان ❁

❁ که شد از غیب عیان نقد ها را محکو ❁

دوم (هر) استیعاب را باشد گاهی حقیقه چنانکه
(شیخ سعدی فرماید ❁

❁ هر دم از هر میر و نفسی ❁

❁ چون نکهه میکنم نمسانده بسی ❁

و گاهی مجازاً بطور تسامح و تغلیب که استیعاب تامه ندارد
(وله ایضاً)

❁ هر که آمد عمارت نو ساخت ❁

❁ رفت و منزل بدیگری پرداخت ❁

که واقعیت ندارد که هر کس بک عمارت نوی ساخته باشد
بدون استثنا سیم (هرگز) تایید را افاده نماید (شعر)

❁ هرگز مهر تو از لوح دل و جان نرود ❁

❁ انجمنان جای گرفته است که آسان نرود ❁

و گاهی که افاده استفهام اسکاری نماید بتقدیر ادات استفهام است
(سعدی فرماید .)

❁ هرگز وجود حاضر و غایب شنیده ❁

❁ من در میان جمع و دلم جای دیگر است ❁

که بتقدیر (آیا) است یعنی (اباهرگز) و همیشه افاده
نهی ابد کند اگر چه در کلام موجب و مثبت باشد چنانکه
در همین شعر است چهارم (هله) نیز تنبیه را باشد

چنانکه در شعر قافی مرحوم گذشت (پنجم) (هم)
عطف و اشتراك را باشد دلالت نماید بر اشتراك مابعد آن
بما قبلش چنانکه کوئی (هم اسب را میخواهم هم تفنگ
را) (هاتف عليه الرجده فرماید)

✽ چون کشیدم نه عقل ماندونه هوش ✽

✽ سو ختم کفر از آن وهم ایمان ✽

و گاهی زائده استعمال شود چون (همچون و همچنین)
و مانند آن که معنی چون و چنین افاده میشود چنانکه
در چون گذشت . ششم هنوز امتداد حالت اول را
رساند یعنی اثبات حالتی را نماید که سابق به آن حالت بوده
چنانکه کوئی (هنوز خوابیده هنوز زرفته) (شعر)

✽ هنوزش دست بیرحی در از است ✽

✽ هنوزش تکیه بر بالین ناز است ✽

ورقی که استفهام انکار را رساند بتقدیر حرف استفهام
است . هفتم . (هین) تشبیه راست (هاتف فرماید)

✽ گفت خندان که (هین) پیاله بکیر ✽

✽ ستدم گفت هین زیاده منسوش ✽

هشتم (هی) دو مورد استعمال دارد . اول نیز
تشبیه را باشد (خواجه فرماید)

✽ هشیار شو که مرغ سحر خیر گفت هان ✽

✽ بیدار شو که خواب عدم در پی است هی ✽

و گاهی مکرر شده (هی هی) گویند (وله)

❁ چو کل نقاب بر افکنده مرغ زرد (هو هو) ❁

❁ منه زدست پیاله چند میکنی هی هی ❁

و تکرار را باشد (شعر)

❁ بیامان قیامی بده می بده ❁ بیامی بده می بده هی بده ❁

(و قافی راست)

❁ خیرید و یک قرابه مرا می بیاورید ❁

❁ من هی خورم شراب و شتاهی بیاورید ❁

هجدهم (ی) بسبب آن از یاه نسبت و خط سباب و مصدری

و بیاقت دست نکیر دو حدت و زاید مفصل در جای خودش

گذشت و یاه مرکب سده است . اول (یا) زرد بدر است (شعر)

❁ بوی بهشت میکند یانسیم صبح ❁

❁ یانکھت دهان تو یا بوی لادن است ❁

دوم (بار) نسبت و انصاف را باشد چون (هوشیار) (شعر)

❁ مستند ذرات جهان هوشیار کو هوشیار کو ❁

❁ در خواب نازند این همه بیدار کو بیدار کو ❁

سوم (بن) آنرا دو مورد استعمال باشد . اول تیر انصاف را

باشد و اسم را صفت نماید چون (شیرین نمکین عنبرین سنگین)

و مانند آن (شعر)

❁ عشق پنجه دارد (آهنین) چون بر آورد سرز آستین ❁

❁ صد هزار شه چون سبک شکن در بر آواز بنده میکند ❁

دوم در آخر بعض از اسماء و حروف در آمده و مبالغه آن
می نماید چون (ترترین و چند چندین) (شعر)

❁ مراد لیست بکفر آشنا که چندین بار ❁

❁ بکعبه بردم و بازش برهن آوردم ❁

تمام شد بیان معانی و موارد استعمال حروف بعون الله
و توفیقه • و خاتمه را بر دو فصل قرار دادم

فصل اول در بیان شناختن الفاظ و کلمات عربیه چون
الفاظ عربیه اکنون چنان متداول و مخلوط است در میان
زبان فارسی که از اصل فارسی معروف تر است چنانکه
اگر نخواهند بجای بعض از کلمات عربیه فارسی آرا استعمال
نمایند عامه از فهمیدن آنها طلب محروم میمانند لهذا بجهت
تیر طالبان چند علامت ذکر میشود که بدانند کدام عربی
و کدام فارسی است پس کوئیم کلماتیکه یکی از این هشت
حروف (ت ح ص ض ط ظ ع ق) در آن است
فارسی نیست زیرا که این حروف در زبان فارسی نباشد
و چنان کلمات از زبان عرب است که متداول در فارسی شده
الامعدودی قلیل که غیر عربی است مثل (ارخالق و یقه)
که ترکیست و همچنین چند لفظ معدود دیگر و کلماتیکه یکی
از این چهار حرف را دارد مطلقا عربی نیست
(ژ پ چ ک) زیرا که این حروف در عربی نباشد
و کلماتیکه تنوین دارند یعنی دو ضمه یا دو کسره یا دو فتحه

عربی است زیرا که تنوین بر لفظ فارسی داخل نمیشود و از
 کلمات منوته باد و فتحه بیشتر از باقی مستعمل است مانند
 (حتما حکما و افعابغتنا ضمنا) و مانند آن و کلماتیکه الف و لام
 دارند مثل (الا ان البتة) و مانند آن عربی است اما (حسب
 الفرمایش) از الفاظ مجعوله است و صحیح نیست و هر چه از
 ادوات که با کلمات الف و لام دار استعمال شود از الفاظ
 عربیه است مثل (علی الغفله و بالقطع) و هر چه از کلمات
 که صفت مؤنث واقع شوند و تاء تانیث که بسبب وقف
 هاء خوانده میشود بدان پیوندد عربی باشد چون (زن
 ملیحه و عمارات مرتفعه) و امثال آن و چون مؤنثش
 دانسته شد مذکرش هم که استعمال میشود شناخته میشود که
 این همان لفظ است که بواسطه پیوستن هاء عربی بودنش
 معلوم شد و مثل آنست آنچه صفت مؤنث باشد و الف
 مقصوره بدان پیوندد چون (بدطولی و درجه علیا)
 و یا الف تعدوده بدان پیوندد چون (بد بیضا و شریعت
 غراء) و آنچه از الفاظ که با الف و تاء جمع بسته شود عربی
 است مانند (استعمالات مکالمات) و امثال آن و بعد از شناختن
 لفظ جمع مفرد شرانیر بشناسند که عربی است چرا که
 یا الف و تاء جمع بسته شده بلی بعض لغات مجعوله در فارسی
 متداول شده که غلط مشهور است چون (فرمایشات
 و روز نامجات) چون در کلام فصحاء نیست ضروری

بقاعده کایه که گفته شدندار د و مثل جمع بالف و تا است
 جمع بروزن مفاعل مثل (مشاغل) و (مکاره)
 و بروزن مفاعیل مثل (معاذیر و مقادیر) و بروزن فواعل
 مثل (فوا که و شواهد) و فواعیل مثل (صناید) و افعال
 مثل (اعمال و اعوان و انصار) و افعال مثل (اقارب و اواسط)
 جملا هر لفظیکه بغیر الف و نون یا الف و هـ چون (مردان
 و سنکها) دلالت بر سه فرد یا بیشتر نماید و مفرد بهم از جنس
 خود داشته باشد جمع و عمر بیست و مفردش نیز عمر بیست
 و چون در فارسی لفظی برای تشبیه وضع نشده هر لفظی که
 مخصوص باشد بدلالات بردو فرد و بس عربی باشد زیرا که
 جموع فارسیه بردو فرد و بیشتر هم دلالت میکنند و علامت
 تشبیه در عربی الف و نون است در حالت رفع که مبتدا
 یا خبر یا فاعل یا نائب فاعل یا تابع اینها باشد چون (ملکان
 مقر بان) کوئی (و قتیکه ملکان مقر بان بیاند) و در غیر این
 مواقع که حالت نصب یا حالت جر است یا با و نون باشد چون
 (دارین) کوئی (مقتضی المرام دارین باشی) بلی در
 عربی گاهی بعضی حروف و افعالهم در مبتدا و خبر عمل
 میکنند و آن صورت تغییر اعراب میشود اما در فارسی معنی
 آن حروف و افعال مبتدا و خبر را از معنی مبتدا و خبری
 بیرون نمیرد از این جهت مرفوع را بهمین چهار قسم
 اختصاص دادیم و باید دانست که در فارسی اعراب

نیست و مراد از اعراب حرکتی است که در آخر کلمه بواسطه
 عامل یافت میشود چرا که آخر کلمات فارسیه همیشه ساکن است مگر
 بعض اوقات که در این رساله اشارت بآن شد که حرکت در آخر
 کلمه یافت شود لکن آن حرکت اعرابیه نیست بلکه حرکت
 ضروریه است و این رفع و نصب و جر را که در کلمات عربیه
 مستعمله در فارسی **فصحاً** اعتبار میکنند محض عربی بودن
 آنهاست و باشد که گاهی الفاظ عربیه را جمع فارسی بندند پس
 در مواردیکه بالن و نون جمع بندند مثل (خاصان و طبیبان)
 و مانند آن بواسطه دلالت بر بیشتر از دو فرد از تنبیه آن الفاظ
 ممتاز خواهند شد زیرا که اگر تنبیه میبودند باید دلالت نمایند بر دو فرد
 و بس و چون حروف کثیره الاستعمال فارسیه را با معانی آن
 نوشتیم پس حروفیکه در فارسی استعمال شود و معانی مذکوره
 را ادغامید و غیر آن حروف باشد عربی است و مدخولشان نیز
 عربی است زیرا که **فصحاً** این حروف را با الفاظ غیر عربیه
 استعمال نکنند مگر با چیزهایی که استعمال آن در فارسی
 و عربی یکسانست مثل اعلام که گاهی با آنها استعمال شوند
 و آن حروف نیست (من) مثل (من بعد) و عن مثل (عن قصد)
 و الی مثل (الی صبح) و (ل) مثل (لهذا و لاجل) و (ك) مثل
 (کما کان و كذلك) و (علی) مثل (علی هذا) و (فی) مثل
 (فی سبیل الله) و مانند اینها لکن بعض حروف از قبیل (اما
 لیکن حتی الا یا الا) با کلمات فارسیه نیز استعمال شوند بنا
 بر این عربی بودن مدخولشان را بطور کلیت نمیتوان حکم

کرد . واصطلاحات علوم که بسیاری از آن در السنه
و عبارات فصحا و فضلا متداول است اغلب عربیست

تنبیه

حروف هجاء عربیه بر دو قسم است شمسیه و دیگری قریه
چنانکه نموده میشود .

حروف شمسیه ت ث د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ل ن حروف
قریه ا ب ج ح خ ع غ ف ق ک م و ه ی اگر کلمه بالف و لام
ابتدا بحروف شمسیه شود الف و لام تلفظ نیاید و آن حرف
شمسی مشدد خوانده شود چون الترتک الثبت الدور الذنب
الرحم الزرع السیف الشوق العصر الضرب الظهر الظهر اللیل
النوم و اگر کلمه بالف و لام ابتدا بحروف قریه شود الف
خوانده نشود و لام خوانده شود در حالت وصل بکامه
دیگر چنانکه من الاول من البدو بالجمله والحمد بالخیر والعصر
الی العشاء من انعد بالفعل بالقول من انکاس بالمواشی بالوعد
بالهوامن الیوم تمام شد فصل اول از خاتمه امید است که طالبان
رائع ز باد بخشد و انجیر نهارا که در مدت پنج شش سال
تحصیل از کتب عربی بصعوبت میتوانستند بفهمند در مدت
پنج ششماه تحصیل و تکرار از این مختصر رساله که سهل و آسان
نوشته گردیده مستفید و بهره مند گردند که پس از تحصیل قلیل
مدتی صرف و نحو عربی و قرآنسه و سایر السنه را با کمال
سهولت و آسانی درک کرده از صعوبات و مشقات اینکله هنوز

قاعده زبان خود را ندانسته داخل تحصیل زبان دیگر بشوند
بر هندو از صاحبان علم و فضل رجای و اثق است که بر خط اوز
بش قلم سفودر کشند و پس این فن شریفرا شرح و بسط
دهند که صبیان دبستان بهره مند گردند بعون الله و حسن توفیقه
انه خیر ناصر و معین

(فصل دوم) خلاصه و مجمل کتابچه ایست که در سنه ۱۲۹۶
یکهزار و دو یست و نود و شش در اسلامبول در اصلاح و عیوب
خط حایه عموم اهل اسلام نوشته بودم بسی واضح است که
هر چه طریق تحصیل علوم تسهیل شود بیشتر خوانده میشود
اهالی بیشتر رفته و بهتر میتوانند در کسب صنایع و علوم نمایند
چنانکه برای العین دیده میشود که جوانان بیست ساله اهل
اروپا اغلب از چهل ساله اهل اسلام صاحب علم تر و در صنایع
دانا تر میباشند این نیست مگر از بابت تسهیل در تحصیل
چون طریق تحصیل از برای آنها آسان است کمتر شخصی یافت
میشود که صاحب خط و سواد نباشد حتی کسبه و زارعین
صاحب علوم عدیده میباشند بر آنها در یکماه تحصیل
میتوانند بنویسند و جمیع کتب زبان خود شانرا که حاوی
و مشتمل بر علوم و تواریخ و صنایع است بیغلط بخوبی خوانند
و محفوظ و ملذوذ کردند بخلاف بخاره اهل اسلام که دچار
اشکال خط گردیده بجهت زیادتی اشکال و ترکیب حروف
عموم مردم از فیض کسب علوم و صنایع محروم مانده اند چنانکه
کتر اهل حرفت و صنعتی از اهالی اسلام یافت میشود که تواند

درست بنویسد و بخواند زیرا که اگر بخواهد تحصیل خواندن و نوشتن و کسب علوم نماید دیگر زمان و عمر تحصیل صنعتی برای او باقی نماند چنانکه بسی واضح و بغایت لایح است چونکه خط اهل اسلام هر زمانی به یک شکلی از اشکال ظاهر میشود گاهی مرکز است گاهی دایره و گاهی مد است و گاهی دندانگه گاهی متصل است گاهی منفصل و گاهی چند نقطه در زیر و بالا دارد که بیشتر مانند شبهه و تردید میگردد که آیا از کدام حرف باشد گذشته از اینها بیچاره مبتدی نمیداند آیا مفتوح بخواند یا مضموم یا مکسور بخواند یا مجزوم مثلاً لفظ (ملك) را که بیش از سه حرف نیست بطور خط اهل اسلام دو بیست و پنجاه و دو قسم میتوان خواند استندادارم قبل از حساب کردن رد نشد مابند زیرا که در حرف اول سه احتمال است و در حرف دوم هفت احتمال پس از ضرب بیست و یک میشود و در حرف سیم بدون ثقل دو از زده احتمال پس از ضرب دو بیست و پنجاه و دو قسم میشود بخلاف آنکه اگر از این خط قرآنند بنویسند این محض مثل است و الا خط قرآن سه نیز عیوب زیاد دارد مثلاً (موتی) که غیر از این یک قسم محال است طور دیگر بتوان خواند این کلمه است که بجهت نداشتن نقطه از اغلب کلمات سه حرفی اسان تر است و اللفظ (چند) را ملاحظه فرمائید باختلاف حروف و حرکات و تشدید و تسکین در مواقعیکه موجب ثقل نیست هشتصد و بی و هشت قسم میتوان

خواند چنانکه پس از حساب معلوم میشود ز را که در حرف
 اول نه احتمال می رود بچاره شخص مبتدی که زبان نمیداند
 یا طفلی که قوه فهمیدن عبارت ندارد از کجا آن يك معنی مقصود را
 بیابد پس از مدت ها تحصیل اگر شخص بلادت ذاتی نداشته و ز کاوت
 فطری داشته باشد باید بحسب عبارت را درست بخواند و الا
 ممکن است مثل شخص مازندرانی (اللهم من کاذبی فنکده)
 در دعای کبیر را با کاف فارسی بخواند پس باید خطی که وضع
 میشود حروفش مشابه یکدیگر نباشد مثل (ج و ح و خ ب ت ث)
 و نقطه هم نباید داشته باشد و ترکیبی هم که باعث تغییر حروف
 اولیه باشند داشته و اعراب هم مثل يك حرفی وضع شده در داخل
 نگاه نوشته شود اگر چه اعراب داریم ولی در صورتیکه
 معرب هم نوشته شود خالی از شبهه نخواهد بود
 چنانکه نقطه را میگذارند و رفع شبهه نمی شود چون لفظ (حند)
 که معلوم نیست حرف او اش (ج یا ح یا خ) است درین
 صورت معروضه که این چهار عیب برداشته شده هر کس میتواند
 یکماه صاحب خط و سواد شود که بدون غلط بخواند
 گذشته از تسهیل باعث محسنات زیاد است اول اینکه در لغت
 نویسی احتیاج بتفویل بلاطائل نیست که نصف کتاب را
 مضموم و مکسور و مفتوح یا معجمه و مهمله یا وزن بنویسند
 ثانی اینکه در طبع و چاپ کتب که از جمله چیزهای بافائده
 دنیا و محل احتیاج نامه است کمال سهولت حاصل میشود ز را

حالا بجهت طبع کتب عربی با فارسی یا ترکی یا هندی چهار صد
 و هشتاد قطعه حروف لازم است که هر کلمه را که میخواهند
 بتوانند چاپ نمود در آن صورت سی و هشت حرف احتیاج
 دارند بین تفاوت ره از کجاست تا یکجا ثالث اینکه قرآن مجید
 و هر کتابی را بطور یکه نوشته شده بدون غلط و بطور صحت
 میخواهند که این اعظم فوائد است رابع اینکه در آن صورت
 خوش نوشتن بجهت کمی اشکال و صور حروف چندان اشکالی
 نخواهد داشت اگر لازم هم باشد و آن عمر عزیز را که صرف
 خوش نویسی نمایند صرف تحصیل صنعتی نخواهند
 نمود که باعث رفاه عموم خلق شود بلی کسانی هستند که
 خواهند گفت که اگر ما خط حالیه را تغییر بدهیم کتابهای
 کرانیهای ذیقیمان بی قیمت خواهد شد بعینه چنانست که بگویند
 تفک سوزنی و و پنجمین و هزاری مارتینی را میخواهیم اگر
 او شایع شود تنگهای کرانیهای حاجی مصطفی و حسن موسی
 و صار علی از قیمت خواهد افتاد و همچنین رام آهن میخواهیم
 زیرا که اسبهای عربی خوب و الاغهای مصری مرغوب
 بیصرف خواهد شد و حال آنکه این خطوط یک قیمت واقعی
 ندارد همه فرضیست مثل یک صفحه خط ناخن که قیمتش زیاد
 و صنعتش مشکل و عمرش بسیار کم بجهت اینکه همان ثمر بنحو اکمل
 در کاغذهای چاپ فرنگی هست با کمال بی قیمتی و سهولت این
 اشخاص ضاقل میباشند که در آن وقت اگر چند کتب ذیقیمان

میقیمت شود کرورها مردمان بی قیمتشان ذی قیمت خواهند
 گردید بجهت اینکه اشخاص ذیقیمت علما و دانایان میباشند با این وضع
 علما و دانایان قلیل تر بیت میشوند و در آنوقت اقلان نصف مملکت
 همه مردمان عالم و دانا و صاحب صنایع خواهند بود عدم
 ترقی اهالی اسلام بیشتر بواسطه اشکال و صعوبت این خط
 است اینست که مردم را از کسب علوم و صنایع باز داشته اند اینست
 که اهالی اسلام در ذلت مسکنت گذاشته سالی نیست که يك
 مملکتی از دست اهل اسلام بیرون نرود .

❁ کوسفندی برد این کرک مزور همه روز ❁

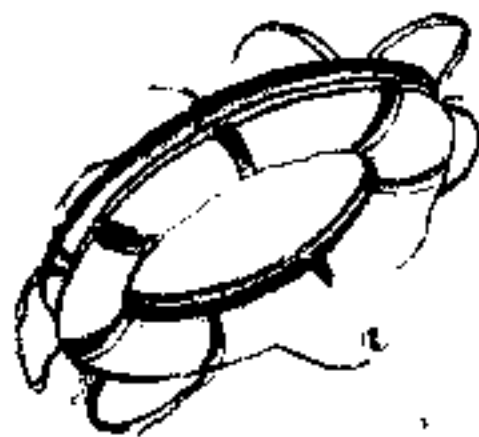
❁ کوسفندان دگر خیره بر او میکنند ❁

پس باید آسوده نبود و تدابیر لازم بجهت رفع این عیب بزرگ
 نمود که بدترین عیوب جهالت و نادانیست و این عیبی است
 که باخلاف و احقایمان ضرر و خسارت میرساند و در تبه
 جهالت و نادانی نگاه میدارد و آنها را اسیر و دستگیر سایر ملت
 میسازد بختیار و سعادت مند کسی است که بتواند رفع این
 عیب بزرگ را از اعقاب و اخلاف ملت اسلام نماید .

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۰	۲	بکجامم	نه کاتم
۱۱	۴	باتاه	باتاه
۱۱	۸	کروش	کردش
۱۳	۵	متعدی	معدی
۱۳	۵	ووازا	وازا
۱۳	۶	متعدی	معدی
۱۳	۱۲	متعدی	معدی
۱۳	۱۵	متعدی	معدی
۱۵	۱۵	وازر	وازا
۱۷	۱۶	شخصی	شخصی
۲۵	۱۶	میرزا سلیم	میرزا اسلم
۲۹	۷	الفاعل	للفاعل
۲۹	۱۰	وزرا	وازا
۳۰	۵	مثبت	منفی
۳۰	۱۲	کروم	کهروم
۳۱	۶	خالی	خال
۳۲	۱۵	جبلینها	جبینها
۳۳	۱۷	ازخواستن تصریف	تصریف فعل معاون از
		فعل معاون	خواستن
۳۶	۲	وفای	وفاء

صواب	خطا	سطر	صفحه
بیش	پیش	۱۶	۳۷
در صیغه تغییر حرکات	در صیغه حرکات	۱۶	۳۸
بنشاندند	بندیده	۱۷	۴۰
چینیدن	چینیدن	۳	۴۳
کز بنشدن	کز نایدن	۴	۴۳
بک حرفست	بک خبر است	۱۵	۴۴
فردش	فروش	۱۸	۴۴
معلومی است	معلومی است	۱۹	۴۸
(او)	(و)	۷	۴۹
که شامل	شامل	۱	۵۱
یعنی	یعنی	۱۸	۵۵
باشند	باشد	۱۱	۵۷
زیاد بودن	زیاده بودن	۳	۵۹
میان	پیان	۱۹	۶۲
خوردن	خودن	۱۰	۶۳
له	به	۸	۶۴
مقصودت	مقصود	۶	۶۷
نواو	تو	۲۰	۶۷
متکلم و حده	و حده	۲۱	۶۷
آن نیز	آن بر	۸	۶۹

صواب	خطا	سطر	صفحه
وصل	فصل	۲۱	۷۰
خو بشتنم	خو بشتم	۱۷	۷۸
برضایت	برضایت	۱۳	۹۷
یا فغانی	یا فغانی	۱۸	۹۷
جزا	چرا	۱۰	۱۰۲
الزام	الزام	۱۲	۱۰۴
سلب	سبب	۱۷	۱۱۹
سوخت هم	سوختم	۶	۱۲۷
تذکیر و	دست نگیرد	۱۰	۱۲۸



﴿ اطوبوا العزم من الهدى الى الضلال ﴾